

بسمه تعالی

سخنرانی علمی دکتر محمدرضا حافظ نیا  
استاد جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

تحت عنوان:

"روندهای ژئوپلیتیک جهانی و منطقه ای"

زمان: ۱۳۹۴/۴/۶

بسم الله الرحمن الرحيم

در ابتدا می خواهیم ببینیم نظام قدرت در جهان به کدام سمت حرکت می کند؟ و آیا اساساً می شود تصویری از وضع جهان در آینده ارائه کرد یا نه؟ در بحث دور نمای ژئوپلیتیک جهانی، قبلاً نظریاتی را مطرح کرده ام و منتشر نیز شده است. از این رو مباحث مطرح شده امروز نیز مطالب خودم است و ارجاعی به کسی نداده ام و آنچه ارائه می شود تولید شخص من و نظریات علمی خودم است.

جهان کنونی در یک دوره «گذار ژئوپلیتیکی» قرار دارد و این اصطلاح نخستین بار توسط من به کار گرفته شد. دوره گذار دوره ای است که بین دو نظم ژئوپلیتیکی قرار دارد. فضاهای جغرافیایی (در تمامی مقیاس ها) همواره واجد یک ساختار قدرت هستند. این فضاها ممکن است در روند تاریخی خود گاهی اوقات دچار خلاء قدرت شوند. یعنی ساختار قدرت در آنها ضعیف شده یا دچار فروپاشی شود. اما خارج از این شرایط خلاء قدرت، بیشتر فضاهای جغرافیایی دارای یک ساختار قدرت هستند. اشکال مختلفی از این ساختارهای قدرت در نظام بین الملل قابل مشاهده است. یعنی در فضاهای جغرافیایی، الگوهای مختلف ساختار قدرت وجود دارد. در حقیقت، «خلأ قدرت» منجر به شکل گیری «دوران گذار ژئوپلیتیکی» می شود. در اینجا من «نظم ژئوپلیتیکی» را هم تراز «استقرار ساختار قدرت در فضای جغرافیایی» می دانم. ساخت قدرتی که در فضای جغرافیایی حاکم است و هنگامی که فرو می پاشد، فضا دچار خلأ قدرت می گردد و این زمانی است که هنوز «نظم ژئوپلیتیکی» و یا «ساخت قدرت» دیگری جایگزین آن نشده است.

به شکل طبیعی، هر گاه فضای جغرافیایی دچار چنین وضعی گردد، اولین عوارض آن بروز اغتشاش، بحران و ناامنی در فضا است. سپس آغاز فرایند «رقابت» و شکل گیری «حوزه های رقابت» بین قدرت های موجود یا مداخله گر در این فضا است.

در این زمان، بازیگران قدرت از پیرامون، کرانه ها و پس کرانه ها در پیوند با نیروهای درونی فضا، وارد صحنه شده و رقابت قدرت را در چندین سطح و بعد، برای کنترل فضای جغرافیایی شکل می دهند. همین موضوع باعث بی ثباتی، اغتشاش و ناامنی در فضای جغرافیایی می شود و به موازات آن، همگرایی ها و واگرایی های جدیدی بر فضا حاکم می شود و بازیگران برای کسب سهم بیشتر به شدت با هم درگیر می شوند. تقلا و تلاش برای ساخت جدیدی از قدرت و یک نظم ژئوپلیتیکی نوین در فضای خلأ قدرت، افزایش می یابد. از زمان فروپاشی نظم یا ساخت قبلی و ایجاد خلأ قدرت در فضا، تا زمان حاکم شدن نظم جدید در آن که در پرتو به اوج و کمال رسیدن این رقابت ها و مهار شدن و کنترل فضا صورت میگیرد را «دوران گذار ژئوپلیتیکی» می نامیم. به عبارتی، برزخ زمانی بین فروپاشی نسل قدیم قدرت و استقرار نسل جدیدی از قدرت که فضای جغرافیایی را به کنترل در می آورد، «دوره گذار ژئوپلیتیکی» است که این زمان، ویژگی های خاص خود را دارد.

## ویژگی های دوران گذار

ابتدا باید دانست که هیچ فضای جغرافیایی - در هر مقیاسی، «نظم و ثبات ابدی» و یا «بی ثباتی ابدی» ندارد و من بر این نکته تاکید می کنم. به همین دلیل، ما «دوران گذار ابدی» نیز نداریم. زیرا این فضاها به ساز و کارهایی که ذاتا در نیروهای تولید کننده قدرت وجود دارد، دسترسی دارند. این نیروهای مولد قدرت به شکل ذاتی دینامیکی هستند و دینامیزم تحول و سرچشمه آن، به ذات دینامیکی نیروهای مولد قدرت بر می گردد و این نیروها توان بازیگران رقیب در فضای جغرافیایی را تغییر می دهند. به عبارتی، ذات دینامیکی عناصر قدرت موجود در فضا موجب تغییر در موازنه ها و الگوهای ژئوپلیتیکی حاکم بر فضا می شود. از این رو، باید متوجه بود که "نظم" یا "بی نظمی"، "دوره گذار" یا "دوره ثبات"، پایداری و ابدیت ندارند و دینامیکی هستند. بنابراین شما هر زمان باید منتظر باشید که فضای جغرافیایی با ثبات، تحت تأثیر همین نیروها به بی ثباتی کشیده شود، یا

بر عکس. نمونه های فراوانی نیز در تاریخ جهان وجود دارد که سیمای فضای جغرافیایی دایما در مقیاس محلی، ملی، منطقه ای و یا جهانی تغییر کرده است. از ثبات به بی ثباتی و یا از بی ثباتی به ثبات. این یک امر اجتناب ناپذیری برای فضاهای جغرافیایی است.

موضوع دیگر، ثابت نبودن و متغیر بودن طول مدت دوره های گذار در فضاهای جغرافیایی است. به عبارتی، دوره گذار ممکن است یک روز تا نیم قرن باشد. دوره ثبات نیز همین گونه است و تمامی آنها تابع تعامل و سرشت دینامیکی نیروهای مولد قدرت است که بازیگران بر پایه آنها می توانند وضعیت خود را نسبت به سایر بازیگرها برای کنترل فرایندهای موجود در فضای جغرافیایی دارای خلا قدرت تثبیت کنند.

شایان ذکر است که نیروهای بازیگر یا بازیگران سیاسی در اشکال فردی تا جمعی و حکومتی، و نیز مقیاسهای محلی تا بین المللی و جهانی در فضاهای جغرافیایی وجود دارند که برای کنترل فضا تقلا و تلاش می کنند و در عین حال، در تمام زمینه ها نیز با یکدیگر «تعامل» دارند، چه تعامل مسالمت آمیز و چه تعامل خشونت آمیز. تمامی این واقعیت های رفتاری بازیگران، در یک ویژگی ذاتی انسان به عنوان یک امر طبیعی ریشه دارد. انسان ها خصایص ذاتی زیادی دارند. مثلا اجتماعی هستند، سیاسی هستند، اقتصادی هستند، جغرافیایی هستند و غیر آن، که همه آنها درستند. در یک تعریف دیگر از انسان هم می توانیم بگوییم که «انسان موجودی ژئوپلیتیکی است». به عبارتی، در این واقعیت که انسان ها موجوداتی اجتماعی، جغرافیایی، اقتصادی یا سیاسی هستند شکی نیست، اما از نگاه جغرافیای سیاسی، انسان ها موجوداتی ژئوپلیتیکی نیز هستند. زیرا انسانها همواره برای «قلمرو سازی و کسب منزلت» تلاش می کنند. نه تنها انسان، بلکه تمامی موجودات زنده (حتی گیاهان) برای قلمرو سازی و برای ایجاد «فضای حیاتی» بیشتر، تلاش می کنند.

افزون بر این، موجودات نه تنها برای افزایش قلمرو با هم «رقابت» می کنند بلکه به دنبال «منزلت سازی ژئوپلیتیکی» نیز می باشند. تمامی این ویژگی ها، ذاتی موجودات زنده به ویژه انسان است. همه می خواهند از دیگری جلو بیفتند و «اول» باشند، چه در مقیاس محلی و چه در مقیاس جهانی. همه بازیگران در تمام مقیاس ها می خواهند از دیگران پیشگام تر و قدرت مند تر بوده و ابتکار عمل بیشتری داشته باشند. بنابراین، اگر می گوییم انسان موجودی است ژئوپلیتیکی، بیان خطایی نخواهیم داشت. شما نمی

توانید موجود زنده ای اعم از انسان فردی، گروهی و یا سازمانی، و نیز حیوان یا گیاهی پیدا کنید که در فرایند بقا و صیانت از حیات خود، قلمرو سازی نداشته باشد. همه ما در زندگی شخصی خود نیز بر سر قلمرو و «حریم سازی» با هم تعامل داریم و اگر کسی بی اجازه به حریم دیگری ورود پیدا کند با واکنش مواجه می شود. بنابراین، اولین دغدغه انسان «حریم سازی» خصوصی است و این واقعیت در مورد بازیگران سیاسی در همه مقیاسها نیز وجود دارد.

«فریدریش راتزل» جغرافیدان سیاسی دانشگاه لایپزیک آلمان در اواخر قرن ۱۹ و بیش از صد سال پیش تئوری «فضای حیاتی» را البته در مقیاس کشورها مطرح کرد. از آن زمان تا کنون مرتبا از او انتقاد کرده اند، اما الآن مشخص می شود که این تئوری به اشکال دیگری نه تنها در مقیاس کشورها موضوعیت دارد بلکه در مقیاسهای دیگر نیز واقعیت دارد. همه انسان ها چه در شکل فردی و چه در شکل گروهی برای حریم سازی و کسب فضا و قلمرو اختصاصی با هم درگیر هستند و با هم رقابت می کنند. بزرگ ترین دغدغه افراد و گروههای انسانی و اجتماعی (چه در مقیاس محلی و چه در مقیاس ملی و جهانی)، همین مسئله است.

از طرفی، ارزش این «فضای حیاتی» روز به روز بیشتر می شود، زیرا فضای جغرافیایی جزو منابع محدود است. تعداد جمعیت انسانها دایما افزایش پیدا میکند. از طرف دیگر، سبک زندگی و سطح نیازهای جمعیت نیز ماهیتی دینامیکی داشته و پیوسته تغییر و تکامل پیدا می نماید. از سویی فرایند توسعه در ابعاد مختلف، و نیز فعالیتهای آن در فضاهای جغرافیایی رخ می دهد که ضرورتی بنام **"برنامه ریزی فضایی"** یا همان آمایش سرزمین را مطرح کرده است. همه اینها اعم از افزایش کمی و کیفی جمعیت و نیز فعالیتهای توسعه، به مکان و فضای جغرافیایی نیاز دارد و تقاضا برای فضا را بشدت بالا می برد و رقابت بین بازیگران سیاسی و اقتصادی را گسترش می دهد. برای نمونه رشد سرسام آور ارزش زمین و مسکن در برخی سکونتگاهها شهری و تبدیل شدن آن به کالای اقتصادی و نقش آفرینی نیروهای اقتصاد سیاسی در این زمینه را باید در همین موضوع رقابت برای کنترل فضای جغرافیایی محدود جستجو کرد.

از سویی دیگر برخی نهادها مانند سازمان های محیط زیست یا سازمان های میراث فرهنگی با یک ولع عجیبی نیز بخشی از این فضاها را به گونه ای «زندانی» می کنند. هر چند ممکن است به آن کارکرد توریستی بدهند.

بنابراین انسانها و بشریت در تمامی مقیاسهای جغرافیایی به شدت گرفتار مسئله محدودیت در فضای جغرافیایی برای زندگی، فعالیت و حرکت است. در کنار سایر سرچشمه های تنش و منازعه در روابط بین بازیگران سطوح محلی، منطقه ای، ملی و کروی، مانند آب یا انرژی، مسئله تقلا برای کنترل فضای حیاتی نیز وجود دارد که از روندی فزاینده برخوردار است. چه در مکانهای شهری و چه در پهنه های خشکی و آبی نظیر رودخانه ها، دریاها و اقیانوسها و چه در فضای کهکشانی و بین ستار ای.

در سازمانهای اداری و اماکن عمومی و نیز اماکن خصوصی و در بین اعضای خانواده ها، بعضی اوقات برای یک سانت فضای بیشتر چه کشمکش هایی که ایجاد نمی شود. این موضوع در شهرهای بزرگ و حساس کشورها بسیار بیشتر ملموس است، و انسان ها و بازیگران سیاسی بویژه دولتها و حکومتها برای دستیابی و یا تولید فضای بیشتر، گاه تا آسمان، گاه تا اعماق زمین و گاه تا اقیانوس ها نفوذ می کنند. از این رو، تاکید می شود که **انسان موجودی ژئوپلیتیکی** است و برای کسب فضای حیاتی و منزلت بیشتر بین هموعان خود رقابت و مبارزه می کند. این انسان مدام در پی فضا سازی و حریم سازی است تا حس و غریزه فرمانروایی و بعبارتی قدرت خود را به دیگران تحمیل و منزلت خود و سایر بازیگران همراه خود را در برابر رقبا و هموعان خود افزایش دهد.

با این منوال، دولت ها و حکومت ها یکی از بازیگران مهم سیاسی در مقیاس ملی و بین المللی هستند که مدام با هم رقابت می کنند. از این رو، ذهن سیاستمداران و حاکمان همواره درگیر فضای حیاتی است و دغدغه مهم آنها تصاحب، کنترل و یا نفوذ و سلطه بیشتر بر فضاهای جغرافیایی است. بنابراین، «ثبات» و «گذار» در فضاهای جغرافیایی و سایر جریان ها، ابدی نیستند و دارای ماهیتی دینامیکی هستند.

### توضیح سخنران:

هر چند ویژگیهای انسان به عنوان یک موجود ژئوپلیتیکی، جغرافیایی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و غیره مبین وجود امری طبیعی و واقعی و نیز منعکس کننده امیال طبیعی انسانها می باشد، ولی این امیال نیاز به کنترل و تنظیم دارند تا زورمداران و زورگویان امکان حیات و زیست شرافتمندانه و عادلانه را از ابناء بشر سلب نکنند و نیز حق حیات سایر موجودات زنده را رعایت نمایند. برای تحقق این امر

- رویکرد ژئوپلیتیک انسانگرا** و ساز و کارهای زیر  
 تضمین کننده آرمان و هدفهای انسانی می باشد:
- ۱- توازن قوی و توان عملکردی بازیگران به عنوان نیروی بازدارنده اجحاف بر دیگران.
  - ۲- نظام مشارکت و دموکراسی بین المللی و مدیریت جهانی دموکراتیک.
  - ۳- نظام حقوقی مقتدر و تضمین کننده حقوق انسانها در اشکال مختلف فردی، جمعی، طبقاتی، ملی و غیره.
  - ۴- بیداری شعور نوع دوستی و وجدان انسانی در بازیگران نسبت به دیگران بویژه ضعفا.
  - ۵- تقویت نظامهای اخلاقی بویژه اخلاقیات دینی و مذهبی به عنوان سازوکار کنترل از درون (حافظ نیا، ۱۳۹۴).

### روند تحولات جهانی به کدام سمت است؟

بحث ما این است که روند تحولات جهانی چگونه است و دور نمای نظام ژئوپلیتیک جهانی به کجا حرکت میکند؟ به عبارتی ساختار قدرت حاکم بر فضای جغرافیایی جهان به کدام سمت متمایل است؟

جهان کنونی در حال حاضر در شرایط گذار ژئوپلیتیکی قرار دارد که از فردای فروپاشی نظام دوقطبی در سال ۱۹۹۰ آغاز شده است. به این معنا که از آن زمان تا کنون شرایط استقرار نظم ژئوپلیتیکی و یا استقرار ساخت قدرت، یا ثبات ژئوپلیتیکی در جهان نداشته ایم. به اعتقاد من، از فردای فروپاشی نظام دو قطبی جهان (سال ۱۹۹۰)، دوره گذار ژئوپلیتیکی آغاز شده است. در حالیکه تا قبل از آن، یک نوع ثبات و نظم ژئوپلیتیکی و یک ساخت قدرت بر جهان حاکم بود که از فرایندهای جهانی و منطقه ای مراقبت می کرد.

در آن دوران یک نهاد بین المللی و حقوقی «بی قدرت و یا کم قدرت» بنام سازمان ملل متحد نیز وجود داشت که چه آن روز و چه امروز، از قدرت حقیقی به عنوان یک دستگاه قدرتمند رسمی جهانی برخوردار نبوده و نیست. زیرا فرایندهای آن نیز تابع نظام ژئوپلیتیک و ساخت قدرت جهانی بوده و هست. متأسفانه ساخت حقوقی به شدت متأثر از ساخت قدرت، یعنی همان نظم ژئوپلیتیکی است. در واقع این نظم مبتنی بر نظام قدرت است که حاکم بر فضای جغرافیایی جهان می باشد نه نظم حقوقی سازمان ملل. در واقع فرایندهای عملکردی و نظام معیاری سازمان ملل متحد توسط ساخت قدرت حاکم بر جهان تعریف می شود. در واقع ساخت حقوقی رسمی سازمان ملل متحد

برای ساخت قدرت و نظام ژئوپلیتیکی جهان ماهیت ابزاری دارد. همچنین در مقیاس منطقه ای، کشورها به شکل معمول یک ساخت حقوقی به نام سازمان منطقه ای را ایجاد می کنند، اما فرایندهای درونی ساخت حقوقی آن شدیداً متأثر از ساخت قدرت حاکم بر همان فضا می باشد. بر این نکته تأکید دارم که تمامی ساخت های حقوقی (که خیلی ها نیز به آن دل بسته اند) در تمامی مقیاس ها، متأثر از ساخت قدرت و نظم ژئوپلیتیکی حاکم بر آن فضای جغرافیایی هستند. به این معنا که تمامی مناسبات، تعاملات، فعل و انفعالات، نظام معیاری و فرایندهای آنها تابع ساخت قدرت مربوطه است.

در دوره نظم ژئوپلیتیکی جنگ سرد، جهان ثبات داشت و فرایندهای جهانی در ساختار آن تعریف و مهار می شد. میزان بازیگری ساخت های حقوقی نیز تابع اقتضائاتی بود که ساخت قدرت ارایه می کرد و این سازمان ها اراده چندانی از خود نداشتند.

به هر شکل، این عصر در سال ۱۹۹۰ میلادی دچار فرو پاشی شد و جهان وارد دوره گذار گردید. از آن زمان بازیگران جدید و مدعی بویژه آمریکا تلاش کرده اند تا اندازه ای یک آلترناتیو یا جایگزین ژئوپلیتیکی ایجاد کنند. از این رو، ابتدا پیشنهاد «نظم تک قطبی» را دادند و خواستند در همان سال های اول فرو پاشی، دوره گذار را کوتاه و یک نظم ژئوپلیتیکی جدید به نام «ساخت تک قدرتی» بر جهان حاکم کنند، ولی موفق نشدند. فرصت های بسیار خوبی نیز برای بازیگر اصلی یعنی آمریکا فراهم بود. آمریکا خواب های خوشی برای جهان دیده بود و برخی نظیر فوکویاما نیز در اتاق های فکر آمریکا در پی تئوریزه کردن این موقعیت و منزلت برای آمریکا بودند.

بسترها نیز- به لحاظ نظری و عملیاتی- برای تکتازی آمریکا و ایجاد نظم ژئوپلیتیکی جدید فراهم بود. اما ناگهان شرایط عوض شد، زیرا دینامیسم بی نظمی آنچنان قوی بود که اجازه ادامه این کار را به آمریکا نداد و بلا فاصله دوره گذار با انرژی بیشتری وارد عمل شد و این دوره، تا حال حاضر نیز ادامه دارد و قدمت و عمر آن به ربع قرن (۲۵ سال) رسیده است.

شرایط این دوره گذار کاملاً شناور و در حال نوسان بوده و انواع الگوهای ساخت قدرت، از جمله دو قطبی، تک قطبی، چند قطبی، چند قطبی چند سطحی و چند قطبی نامتوازن را تجربه کرده و جهان، شرایط گذار خود را همچنان ادامه می دهد و ادامه این وضع، جهان را به یک آشوب بیشتر می کشاند. گسترش ناامنی و آشوب در فضا های جغرافیایی مقیاس محلی تا ملی و منطقه ای،

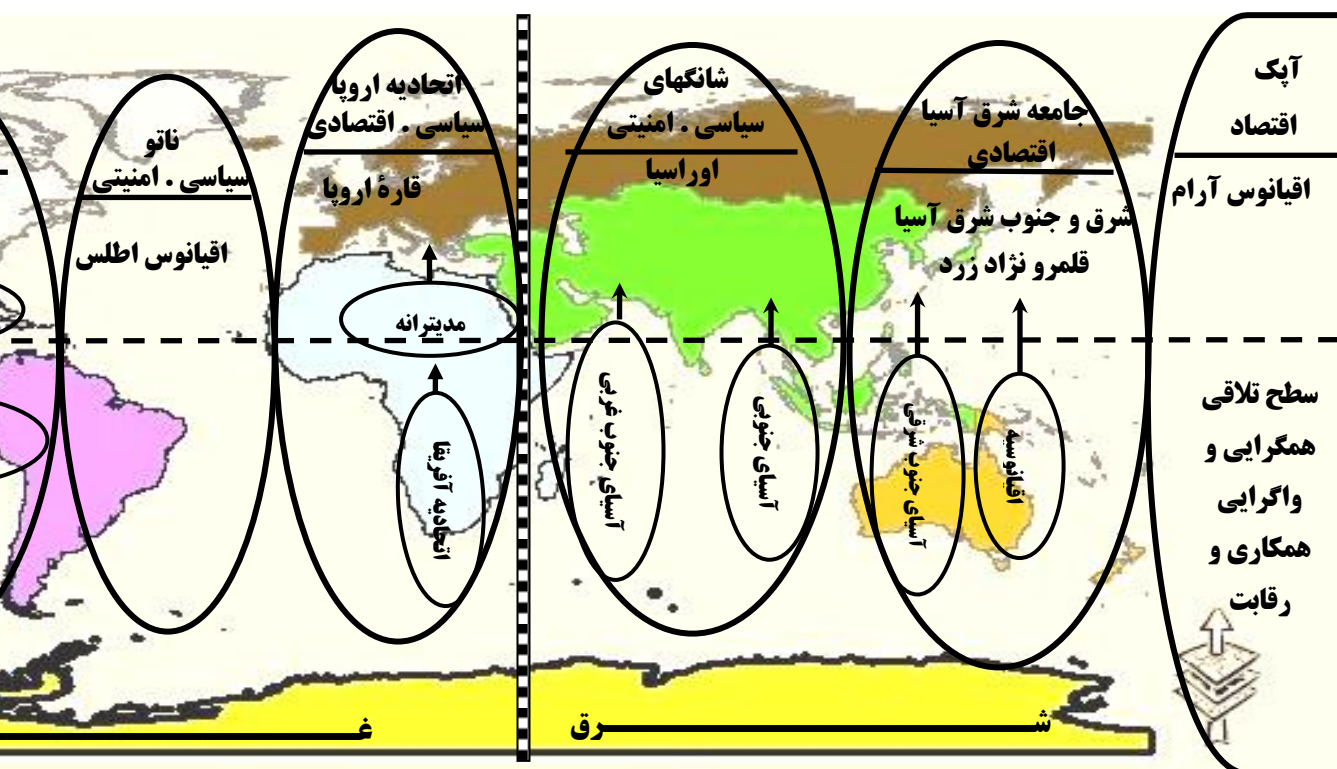
کاهش اقتدار نهادهای بازیگر رسمی نظیر حکومتها و دولتها در مدیریت سیاسی فضای جغرافیایی مربوطه، و نیز ورود بازیگران جدید به سامانه فضایی و مانند آن، از عوارض دوران گذار است و نباید از مشاهده آن تعجب نمود. هر چه زمان این دوره بیشتر شود، شرایط نیز حادثتر شده و امور جهان به سوی حادثتر شدن و بغرنج تر شدن شرایط گام بر می دارد. اما در ورای این شرایط هرج و مرج دوره گذار، جهان گویی به سوی یک نظم جدید جهت گیری پیدا می کند. هر چند بسیار کند و خیلی سخت عمل می نماید. زیرا دوره گذار طولانی شده و بر بی نظمی ها، نا امنیها و رقابتها افزوده شده است و به تبع آن، تولد نظم ژئوپلیتیکی جدید نیز به سختی صورت می پذیرد. نظام ها و ساخت های حقوقی هم توانایی لازم را ندارند و بیشتر بازیچه دست قدرت های بازیگر قرار دارند.

## دور نمای نظم ژئوپلیتیکی جهان در دوره گذار

دورنمای ساختار ژئوپلیتیکی در حال ظهور جهان را من در سال ۱۳۸۷ هجری شمسی (۲۰۰۸ میلادی) در قالب یک نظریه ارائه کردم. این نظریه در شماره ۳ سال ششم فصلنامه ژئوپلیتیک، به تاریخ پائیز سال ۱۳۸۹ چاپ و منتشر شد. به نظر می رسد که این نظریه همچنان پاسخگوی تحولات و روندهای کنونی جهانی و منطقه ای میباشد.



دورنمای ساختار ژئوپلیتیکی دو بخشی در حال ظهور جهان (اوایل



مدل از: دکتر محمد رضا حافظ نیا، ۱۳۸۸

استاد جغرافیای سیاسی - دانشگاه تربیت مدرس

بر اساس این نظریه، ساختار ژئوپلیتیکی جهان یا دوره ای که ما به سمت آن حرکت می کنیم، دارای دو بخش است. یک بخش آن ماهیت شرقی و بخش دیگر آن ماهیت غربی دارد و در هر کدام از این بخش ها، منظومه های ژئوپلیتیکی قرار دارند. ماهیت و کارکرد این منظومه ها نیز با هم متفاوت است. در عین حال، منظومه های هر بخش با هم «هم آوایی» دارند و جزو بخش مربوطه در ساختار محسوب می شوند. در واقع، اجتماعی از بازیگران عرصه قدرت در بخش مربوطه در ساختار هستند. رهبری هر کدام از این دو بخش مانند دوران «جنگ سرد» در دست یک قدرت نیست. بلکه اجتماعی از بازیگران عرصه قدرت - در مقیاس جهانی و منطقه ای - در هدایت این بخش ها نقش آفرینی می کنند. در واقع، به شکل «هیأت مدیره ای» و تعاملی، بخش مربوطه در ساختار را رهبری می نمایند. بخش ها هنوز شکل اساسی به خود نگرفته اند، اما رگه ها و پیوندهای ضعیفی در

این بخش‌ها پدیدار می‌شود که این‌ها را منسجم می‌کند. بنابراین، در این دوره کشوری مانند آمریکا همانند دوره جنگ سرد نمی‌تواند به تنهایی رهبری و مدیریت مثلا بخش غربی را بعهده بگیرد. بلکه اجتماعی از بازیگران همسو که دارای منافع، دیدگاه‌ها و حتی هویت‌های ساختاری ناهمگون هستند، هدایت و رهبری بخش را بر عهده دارند. در هر دو بخش شرقی و غربی، بعضی از قدرت‌ها شاخص‌ترند و رهبری این بخش‌ها را با همه مشکلات درونی آن به عهده می‌گیرند.

در بخش شرقی روسیه در حال سربرآوردن است و در بخش غربی، آمریکا. در بخش شرقی، نیروی دیگر چین است و این بخش هنوز انسجام درونی خود را پیدا نکرده، اما تلاش دارد در چارچوب نهاد تازه تأسیس «سازمان شانگهای» انسجام خود را پیدا کند. این سازمان در واقع به لحاظ جغرافیایی هویت «اوراسیایی» دارد و روسیه و چین سعی دارند در درون این فضای جغرافیایی انسجام خود را پیدا کنند. در بخش غربی، همچنان نهادهای سنتی (اتحادیه اروپا و ناتو) با هم تعامل دارند و مجموعه بخش غربی را منسجم می‌کنند. ترکیب اتحادیه اروپا و ناتو، مجموعه غربی را به هم پیوند داده است. در حال حاضر وزن ژئوپلیتیکی بخش غربی به مراتب بیشتر از وزن بخش شرقی است و هنوز هم بخش شرقی توسط بخش غربی بلحاظ اقتصادی و نظامی و سیاسی به چالش کشیده می‌شود.

ابزارهای قدرت بخش غربی بیشتر از ابزارهای بخش شرقی است. اما بخش شرقی تلاش می‌کند همچنان ابراز وجود کند و موجودیت مستقل خود را به کرسی بنشانند. این بخش در برابر چالش‌گری‌های بخش غربی مقاومت میکند و تا اندازه‌ای نیز واکنش نشان می‌دهد.

شکاف ژئواستراتژیک میان دو بخش غربی و شرقی ساختار، انعکاس‌های زیادی در کنش‌ها، سیاست بین‌الملل، روابط قدرت و بازیگران منطقه‌ای و تعاملات منطقه‌ای بازیگران با این ساختار قدرت به وجود می‌آورد. خط گسل یا شکاف ژئواستراتژیک بین دو بخش و بعبارتی حد تقابل بین دو بخش، از پس کرانه‌های دریای بالتیک شروع و تا کرانه‌های دریای سیاه، شرق مدیترانه، دریای سرخ، تنگه باب‌المندب و اقیانوس هند امتداد پیدا می‌کند. این خط گسل و بعبارتی خط شکاف بزرگ، امروزه بحرانی‌ترین محور جهانی و منطقه‌ای تقابل بین دو بخش شرقی و غربی ساختار است. بطوریکه بیشترین بحران‌های حساس جهان و بحران‌های ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک کنونی منطبق بر این خط است. بیشترین کشمکش‌ها در همین فضا رشد و پراکنده

می شوند. بازیگران منطقه (از جمله ایران) نیز ساختار و موقعیت ژئوپلیتیکی خود را برپایه همین فضا تعریف می کنند.

در داخل این ساختار، حلقه های بیضوی وجود دارد که هر حلقه از یک «کانون یا هسته»، یک «نیمه پیرامون» و یک «پیرامون» تشکیل شده است که در اصطلاح می توانیم به آن الگوی «مرکز-پیرامون» بگوئیم.

### حلقه اول: قاره آمریکا

در حلقه اول که قاره آمریکا را شامل می شود، مرکز حلقه در شمال قاره و در کشورهای آمریکا و کانادا قرار دارد. نیمه پیرامون آن در مکزیک و آمریکای مرکزی، و پیرامون آن در آمریکای جنوبی قرار دارد. این ساختار به شدت دچار بحران و رقابت بوده و در حال تکمیل است. به این معنا که بخش شمالی ضمن این که ماهیت های گوناگون از تمام عناصر قدرت را دارد، در عین حال ماهیت اقتصادی داشته و نظامی با نام «نفتا» را تشکیل داده است. از این رو، این نظام ماهیت و کارکرد اقتصادی دارد. بخش نیمه پیرامون و پیرامون این حلقه که در آمریکای جنوبی و آمریکای مرکزی قرار دارد، در آینده در این نظام هضم خواهند شد، و نیروهای چپ با چالشهای زیادی روبرو شده و قدرت سیاسی را از دست خواهند داد. آن روز که این نظریه داده شد، کسی فکر نمی کرد «کوبا» یی که نماد نیروهای چپ در آمریکا بود و در برابر آمریکا مقاومت می کرد، امروزه به راحتی با آمریکا سازگاری پیدا کند و هماهنگ شود. البته به دلیل فاصله جغرافیایی و ماهیت متفاوت انسانی و ژئوپلیتیکی بین آمریکای شمالی و آمریکای جنوبی، زمان طولانی تری نیاز است که این منطقه در این نظام هضم شود. زیرا منطقه آمریکای لاتین خود را در تقابل با آمریکای شمالی تعریف کرده است. نیروهای چپ در آنجا فعالند، اما این نیروها توان مدیریت سیاسی بهینه فضای آمریکای جنوبی را ندارند و دیر یا زود، بدلیل رشد چالشها در آمریکای جنوبی و ناتوانی از حل آنها، به بن بست خواهند رسید. به عبارتی، چالش های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و فضایی در آمریکای جنوبی به قدری رشد خواهد کرد که سازه های سیاسی حکومت ها درون آن، توان مقاومت را از دست داده و موازنه های قدرت سیاسی تغییر خواهد کرد.

در حال حاضر نیز می توان این تغییر تدریجی موازنه قدرت سیاسی را در فضای آمریکای جنوبی مشاهده کرد. برای مثال، بازیگران چپ در آرژانتین، برزیل،

اکوادور، شیلی، ونزوئلا و کشورهای دیگر منطقه، آرام آرام در مبادله قدرت سیاسی در حال چرخش هستند و نیروهای راست روز به روز در حال قدرت گرفتن می باشند. این واقعیت را می توان در نتایج انتخابات و همه پرسی های اخیر مشاهده کرد.

در ادامه این روند تغییرات، «هسته» به سمت جنوب حرکت خواهد کرد. در حال حاضر آمریکای مرکزی به سمت هسته شمالی رفته است. آمریکای مرکزی حتی عناصر چپ آن نظیر کوبا و نیکارا گوا با وجود تفاوت های ماهوی به داخل این نظام غلطیده اند.

بنابراین، در حلقه اول، این هضم ژئوپلیتیکی بطور آرام و سخت در حال اجرا است، و به نظر می رسد که در آینده کشور آمریکا قلمرو ژئوپلیتیکی خود را در منطقه آمریکای شمالی و جنوبی تعریف کند.

### **حلقه دوم: ناتو**

حلقه بعد که ماهیت سیاسی - نظامی یا امنیتی دارد، ناتو است. ناتو، همزه وصل پس کرانه های اقیانوس اطلس است و دو سامانه قدرت مند جهان که پیشتر نوآفرینی ها در تمدن جهانی هستند یعنی آمریکای شمالی و اروپا را به هم پیوند داده است. ناتو در حال گسترش قلمرو جغرافیایی خود به سمت شرق است و بدش نمی آید که قلمروهای خود را تا مرزهای جغرافیایی چین و روسیه نیز امتداد دهد. ناتو علاقه مند است مرزهای خود را تا کشورهای عضو پیمان شانگهای بکشاند و این هدف را پله پله و گام به گام پیش می برد و البته با دردها و چالش هایی هم روبروست. ناتو اکنون به شکل کامل خود را به مرز روسیه کشانده است و منشاء بحران اوکراین نیز به همین بر می گردد. روسیه از این وضعیت نگران است و تلاش می کند ناتو را پس بزند. این کشمکش برای توسعه نفوذ و کنترل بر فضای جغرافیایی همچنان ادامه دارد. حلقه ناتو در ضلع شمالی از انسجام برخوردار است. پیرامون آن در اقیانوس اطلس جنوبی است که هنوز شکل نگرفته ولی احتمال دارد در آینده این ها به هم متصل شوند، که بستگی دارد چه منافعی در آنجا برای خود داشته باشند.

### **حلقه سوم: اتحادیه اروپا**

حلقه سوم در بخش غربی، اتحادیه اروپا است که ماهیت سیاسی - اقتصادی دارد. «پیرامون» آن نیز اتحادیه آفریقا می باشد. «کانون و هسته» این حلقه (اتحادیه

اروپا) تلاش می کند با آفریقا هماهنگ شود. روابط دو جانبه با یکدیگر در حال گسترش است. همزه وصل و منطقه نیمه پیرامونی این حلقه نیز دریای مدیترانه است و تلاش زیادی برای شکل گیری این منطقه در حال انجام است. بازیگران اصلی این فضا (مانند اسپانیا، فرانسه، ایتالیا، یونان و ترکیه) تلاش می کنند از طریق فرهنگ سازی به این نظام منطقه ای شکل دهند. مدیترانه اکنون در وضعیت بحرانی است، به ویژه در بخش جنوبی و شرقی آن. در حال حاضر مهم ترین مشکل ضلع شمالی منطقه ژئوپلیتیکی مدیترانه (یعنی جنوب اروپا) بحران های خاص اقتصادی - اجتماعی است، و بحران های سیاسی - امنیتی آن تا اندازه ای فروکش کرده است. در دوره ای نیز اتحادیه اروپا سعی می کرد این بحران ها را مهار کند. ولی این بحرانها همچنان در بخش هایی از اروپای جنوبی وجود دارد و بحران اقتصادی - اجتماعی یونان، حادثترین مورد آن است. کل اتحادیه اروپا درگیر این بحران است و بحران یونان می تواند «پاشنه آشیل» اتحادیه اروپا شود و اگر کشورهای محوری اتحادیه نتوانند این مشکل را حل کنند، شاید کل اتحادیه دچار چالش اساسی بشود. اتحادیه اروپا در بعد سیاسی و اقتصادی آسیب پذیر است. دو بازیگر اصلی اتحادیه (آلمان و فرانسه) به سختی تلاش می کنند انسجام این سازه حفظ شود. انگلیسی ها هم تلاش می کنند خود را از نظام منطقه ای بیرون بکشند. بقیه سازه (در جنوب و غرب) دچار چالش است و در عوض اروپای شرقی میل زیادی برای ورود به این سازه دارد. احتمالاً اگر این دو بازیگر نتوانند این چالش را مهار کنند، سازه از هم خواهد پاشید و این وضعیت اصلاً برای این اتحادیه و به ویژه آلمان که خود را در موقعیت رهبری اتحادیه اروپا می داند خوشایند نیست.

#### **حلقه چهارم: حلقه شانگهای**

«سازمان همکاری های شانگهای» علاوه بر بدنه اصلی و بازیگران مهمی چون روسیه و چین، دارای دو زیر نظام «آسیای جنوب غربی» و «آسیای جنوبی» می باشد. آسیای جنوب غربی (که برخی از آن به خاورمیانه تعبیر می کنند) در این وسط مورد کشمکش دو نظام قدرت غرب و شرق است و هر کدام تلاش می کنند آن را به طرف خود بکشانند. زیرا این منطقه از موقعیت ممتاز ژئواستراتژیک، گذرگاهی، ژئوپلیتیک و نیز موقعیت اقتصادی برجسته ای در حوزه منابع غنی انرژی فسیلی و

خورشیدی برخوردار است. بنابراین، این فضا گسیخته است و عناصری از این منطقه را به سمت غرب یا شرق می کشند؛ زیرا غرب نمی تواند در قبال این منطقه بی تفاوت باشد.

در این میان، کشور ایران دقیقاً موضوع رقابت آنهاست و دو طرف تلاش می کنند آن را به سمت خود بکشانند. اما ایران در سطح حکومتی و دولتی نشان داده که می خواهد به سمت شرق و شانگهای سوق پیدا کند. آسیای جنوبی با برتری کشور هند نیز همانند آسیای جنوب غربی در موقعیت مرزی قرار گرفته است. یعنی از جانب غرب و شرق هر دو، زیر فشار و کشش است و به همین جهت دارای بازی های دو گانه می باشد.

### **حلقه پنجم: شرق آسیا**

حلقه بعد، جامعه شرق آسیا است که من از آن به «منطقه نژاد زرد» تعبیر می کنم. این منطقه نیز تلاش می کند سامان مستقلاً با هویت نژاد زرد برای خود کسب کند. تا کنون نیز چند حرکت با رهبری چینی ها انجام شده، که باشکست روبرو شده است. اتحادیه شرق آسیا مرکب از تمام مجموعه ها و عناصر نژاد زرد شامل ژاپن، کره جنوبی، فیلیپین، منطقه آسه. آن، چین و سایر بخش ساحلی و جزیره ای شرق آسیا به دنبال ایجاد تشکل جدید هستند. چینی ها از این اندیشه و رویکرد حمایت می کنند و آخرین بار نیز در تایلند اجلاس داشتند که نیروهای رقیب، اجلاس آنها را به هم زدند و بعد از آن دیگر اجلاسی در این زمینه برگزار نکردند. این سازه دو زیر مجموعه دارد: اقیانوسیه، شامل استرالیا و مجموعه قاره اقیانوسیه که این ها چاره ای جز الحاق به این نظام را ندارند. هرچند ماهیت آنها با هم فرق می کند، ولی ناگزیرند با آن تعامل مسالمت آمیز داشته باشند. البته آنها بطور هم زمان، خود را در نظام دیگری تعریف می کنند که بعد در مورد آن توضیح خواهم داد. دیگری نیز آسیای جنوبی است که در موقعیت مرزی قرار دارد و از یک سو به سمت «اوراسیا» به محوریت «شانگهای» کشیده می شود و از سوی دیگر، ناچار است با نظام «نژاد زرد» نیز تعامل داشته باشد. بنابراین، این زیر نظام، رفتاری دوگانه خواهد داشت. اما کلاً در بخش شرقی تعریف خواهد شد.

### **حلقه ششم: حلقه اقیانوس آرام**

این حلقه بسیار بزرگ و قدرتمند است و رو بنای این حلقه هم اکنون با نام «اپک» فعال است. عجیب آنکه

اجزای این حلقه، به مانند «جمع اضداد» است. زیرا بازیگران اصلی قدرت در مقیاس جهانی که با هم رقابت میکنند را در خود جای داده است، و تمامی رقبای منطقه ای نیز در داخل آن حضور دارند. من نام این نظام را «سطح تلاقی، همگرایی - واگرایی و همکاری - رقابت» نام گذاشته ام. به عبارتی، معتقدم این نظام هم می تواند سازوکاری باشد برای نزدیک شدن رقبا به یکدیگر، و هم می تواند سطح درگیری و شکاف را بین آنها افزایش دهد.

اقیانوسیه در حال وارد شدن به این نظام است و بیشتر مایل است کنش و مناسبات خود را با این نظام هماهنگ کند، تا با نظام شرق آسیا. دلیل عمده این تمایل نیز الزامات و اجبارات جغرافیایی، اقتصادی و اجتماعی است. زیرا جنس این مناطق با هم متفاوت است، اما به ناچار و به صورت تاکتیکی مجبور است با این نظام کنار بیاید.

نکته قابل ذکر اینکه در حلقه شرق آسیا، یک بازیگر مداخله گر قوی به نام آمریکا وجود دارد که تلاش زیادی دارد این نظم شکل نگیرد. آمریکا، هم به دلایل ژئوپلیتیکی و هم ملاحظات ژئواستراتژیک، تلاش زیادی می کند که نظام شرق آسیا یا نژاد زرد را دچار فروپاشی کند. از این رو، عناصری از نظام را علیه عناصر دیگری از آن ساماندهی می کند.

تمام تلاش آمریکا این است که این نظام منطقه ای و این حلقه انسجام نگیرد. زیرا به خوبی می داند، در صورت تحقق این شرایط، نظام جامعه شرق آسیا به رهبری چین به لحاظ ژئوپلیتیکی قوی ترین نظام قدرت در ساختار ژئوپلیتیکی جهان خواهد بود. در صورت تحقق آن برای اولین بار در ۴ قرن گذشته، ثقل قدرت جهانی از اقیانوس اطلس به شرق آسیا منتقل می شود، و آمریکا از این بابت بسیار نگران است.

در حال حاضر، ثقل قدرت در نیمکره شمالی و در آمریکای شمالی و اقیانوس اطلس است و اگر چنین انسجام و چنین سازه ای در منطقه شرق آسیا شکل بگیرد، ثقل قدرت جهانی از نیمکره غربی به نیمکره شرقی منتقل خواهد شد، و این خوشایند آمریکا، غرب و اروپا نیست. در این میان، حداکثر مداخله آمریکا و تقابل آن با چین در دو اقیانوس کبیر و اقیانوس هند است.

آمریکا برای این که چین را به چالش کشیده و مانع از شکل گیری این سازه شود، تلاش زیادی می کند تا در منطقه اقیانوس کبیر و اقیانوس هند (که ایران نیز جزو آن است) چین را درگیر سازد و منافع آن را در

این دو پهنه آبی به چالش بکشد. اگر این نظام منطقه ای در شرق آسیا شکل بگیرد (که امکان آن بسیار سخت است)، آمریکا، اروپا و روسیه از موضع ابرقدرتی افت میکنند، و منزلت ژئوپلیتیکی آنها کاهش پیدا می کند و در عوض، منزلت ژئوپلیتیکی چین افزایش پیدا می نماید.

چین در عین حال که تحقق این رویا را در سر داشته و قدم به قدم نیز به پیش می رود، اما در این مسیر چالش های زیادی نیز بر سر راه دارد.

در پایان، این الگویی که ارائه شد تصویری است از وضع کنونی جهان، و توجه به این واقعیت که ما هنوز در «مرحله گذار» به سر می بریم و نیروهای دینامیکی کاملاً فعال هستند و مانع از شکل گیری هر نظمی در فضاهای کروی می شوند. بنظر می رسد که در این فضای آشفته و پر آشوب، چنین الگویی در حال شکل گیری است.

بخش دوم نشست: پرسش و پاسخ

**پرسش اول:** اگر به بیان شما، دوره گذار زمان معینی نداشته باشد، پس چه بازه زمانی را می توانیم دوره گذار معرفی کنیم؟ در خصوص شکاف ژئواستراتژیک و فضاهای آبی نیز بیشتر توضیح دهید.

**پاسخ:** در خصوص بیان ویژگی های «دوره گذار» منظور من این است که طول زمان آن ممکن است کم یا زیاد شود، یعنی دیر یا زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد.

در خصوص شکاف ژئواستراتژیک، منظور من در بخش خشکی کره زمین است، یعنی بالتیک تا دریای سرخ و اقیانوس هند. زیرا در سازه های اقیانوسی و دریایی (مانند اپک) سطح تبادل و همکاری وجود دارد. یعنی در یک جا با هم تعامل می کنند و در جای دیگر رقابت و جنگ دارند، در یک جا منافع اقتصادی دارند و در یک جا منافع سیاسی یا نظامی. بنابراین، در حلقه اقیانوس آرام و در چارچوب سازمان منطقه ای اپک با هم می سازند. اما شکل درگیری های بشری، «خشکی محور» است. به عبارتی، «تلاش اصلی» بازیگران در خشکی است و آنچه را که جناب «ماهان» نیز می گوید، استفاده ابزاری از دریا است. آنچه مسلم است، برای مدت زمان طولانی نمی شود در دریا ساکن شد. در حال حاضر نیز می بینیم که به رغم وجود پهنه های وسیع آبی، چون فضاهای خشکی برای بشر کم شده دست به جنگ می زند و از طرفی دیگر، در پی تسخیر فضاهای ممکن در فواصل دور دست است و



پیش بینی می شود تا اواخر قرن بیست و یکم، انسان ها با هجرت به کرات آسمانی دیگر، زمین را ترک خواهند کرد. یعنی بیش از آنکه انسان ها بخواهند در آب ها زندگی کنند، ترجیح می دهند به کهکشان ها و کرات دیگر سفر کنند. البته کشورها، دریاها و پهنه های اقیانوسی را برای رفع نیازهای مختلف خود می خواهند و برای قلمرو سازی در آن شدیداً با هم رقابت میکنند. دور از ذهن نیست، که همچنان که در قرن بیستم هواپیماها انسان ها را در درون کره زمین جا به جا می کردند در قرن بیست و یکم، انسان ها بین کرات جا به جا شوند. به هر حال، انسان ها «خشکی زیست» هستند و تمام امور آنها در روی خشکی اتفاق می افتد و آب، همواره منضم به خشکی و مکمل آن بوده و خواهد بود.

**پرسش دوم: شما در صحبت های خود به «فضای سایبر» و نقش آن در تحولات ژئوپلیتیکی اشاره ای نداشتید، لطفاً در این مورد نیز توضیح دهید.**

**پاسخ:** در خصوص «فضای سایبر» ابتدا لازم است یادآوری کنم که «نباید از هول حلیم در دیگ افتاد!» و نباید متوسل به تحلیل های رایجی شد که ادعا می کنند با آمدن فناوری ارتباطات و اینترنت، مرزهای جغرافیایی از بین رفته است. توصیه می کنم در همین ارتباط به کتاب من با عنوان «جغرافیای سیاسی فضای مجازی» مراجعه کنید تا متوجه شوید اتفاق خارق العاده ای نیفتاده است. فضای مجازی در واقع سایه فضای واقعی است. به عبارتی، این فضا خود یک سازه نیست، بلکه سازوکار و یک ابزار برای زیست در فضای واقعی است. همان گونه که فضای حیاتی خشکی محور است، ابزارها و تجهیزات آن نیز خشکی محور است، فضای مجازی هم هر چه قدر هم که توسعه یابد، باید منضم به جهان واقعی و در روی زمین اثر بخش باشد.

همه این فضاها توسط «دولت های سرزمینی» کاملاً تحت مراقبت و کنترل است. تکیه گاه و عناصر فضای مجازی در فضای واقعی است.

**پرسش سوم: در تحلیل شما، اثری از پدیده بزرگ و تاثیر گذار انقلاب اسلامی که موجب تغییرات زیادی در معادلات قدرت منطقه ای شد مشاهده نکردید. شما این نقص را چگونه توجیه می کنید؟**

**پاسخ:** ابتدا توصیه من به همه دوستان در این مرکز تحقیقاتی آن است که به مسائل، نگاه علمی و واقع بینانه داشته باشید. همه دولت ها و همه حکومت ها وقتی با دید مکانی به مسائل نگاه می کنند، ادعا و

تصور می نمایند که تنها قدرت مطلق جهان هستند! من در اینجا بحث سیاسی با کسی ندارم، حرف های من علمی است و معتقدم «نگاه مکانی» به محیط جهانی، «نگاه ابر انگاری» است. برای مثال شخصی که در کنگو یا توگو هم نشسته با این نگاه، فکر می کند همه عالم در کنترل او باید باشد! و او برگزیده خداوند و عالم است. از دید جغرافیای سیاسی این یک نگاه مکانی است که گاهی اوقات انسان ها را دچار اشتباه می کند و چنانچه این اشتباه، به ویژه در تصمیم گیری ها و سیاست گذاری ها دخالت داده شوند، درد سر ساز می شوند. من در این نشست، یک نظام ژئوپلیتیکی در حال ظهور جهانی را توضیح دادم و به شما که مرکز تحقیقات راهبردی هستید توصیه می کنم به برخی از این «خود انگاری» های اغراق آمیز در کشور توجه نکنید. زیرا اگر غیر واقع بینانه کار کنید، دچار اشتباه می شوید و راهبردهایی را که پیشنهاد خواهید داد با شکست رو به رو می شود و کشور را به دردسر میاندازد. هنگامی که راهبردها را تعریف می کنیم، انتظار موفقیت آنرا باید داشته باشیم.

در مورد پدیده ایران اسلامی و انقلابی، در درجه نخست این یک واقعیت است که ایران یک قدرت منطقه ای است. این که در قانون اساسی و در بحبوحه و هیجان انقلاب (که امثال من نیز در آن نقش داشتند) یک سری ایده آل ها را تعریف کردیم، باید بدانیم این ها در سطح آرمان است. آرمان ها نیز دو دسته اند: یا غیر قابل تحقق هستند که آن را «آرزو» می نامیم، یا قابل تحقق و دست یافتنی هستند.

حال اگر ما دچار اشتباه شویم و راهبردهای خود را بر پایه آرمان های دست نیافتنی تنظیم کنیم، حتی از رسیدن به آرمان های دست یافتنی نیز جا می مانیم. از این رو، باید حواسمان جمع باشد. معتقدم که برخی از این آرمان ها، اگر چه ارزشمند می باشند، اما در حال حاضر قابل تحقق نیستند. من نمی گویم که نباید آرمان داشته باشیم و داشتن آرمان ایرادی ندارد، اما تحقق هر آرمانی، ظرف مکانی و زمانی خاص خود را نیاز دارد. خواهش من این است که به مسائل اغراق آمیز نگاه نکنیم و خود را بیش از واقعیت بزرگ نبینیم. این حرف ها از جانب کسی گفته می شود که دلسوز مملکت است. حالا خوشتان بیاید یا نیاید، توصیه می کنم واقع بینانه فکر کنید و تصمیم بگیرید.

کشور ما اکنون وارد یک «تله» شده است. جای جمهوری اسلامی در نظام های منطقه ای همین ساختاری است که بیان شد. جای جمهوری اسلامی ایران در منطقه «جنوب

غرب آسیا» است، نه «خاورمیانه» مصطلح (که برخی به غلط مصر و شمال آفریقا را نیز جزو آن محسوب می کنند). این منطقه که شبیه شبه جزیره است، از منطقه کشمیر آغاز و تا تنگه «بسفر و داردانل» ادامه پیدا می کند. ایران در این منطقه به لحاظ ژئوپلیتیکی و ظرفیت های بالقوه و موجود، می تواند قدرت منطقه ای باشد و در این تردیدی نیست. یعنی می تواند رهبری منطقه را به عهده گیرد، اما با چالش های ژئوپلیتیکی سنگینی هم رو به رو است و روز به روز این چالش ها در برابر آن قد علم می کند. از این رو، از روز اول تنظیم سند چشم انداز نیز گفتم این چشم انداز با شکست رو به رو خواهد شد و الان نیز بر همین اعتقاد هستم. البته شاید در مواردی موفقیت هایی کسب کنیم، اما آنجایی که آرزوی رهبری کردن منطقه را داریم امیدی به تحقق آن نیست. زیرا این سند دو اشکال ذاتی و «سیستم عامل» دارد. بنظر می رسد که متاسفانه کسانی که این سند را تنظیم کرده اند، جغرافیا و ژئوپلیتیک نمی دانسته اند و به این موضوعات توجهی نداشته اند.

بنابراین، ایران در اینجا موقعیت و ظرفیت های بالقوه خوبی دارد، هم به لحاظ ظرفیت های بنیادی و هم به لحاظ جذب نیرو. اما سوال این است که آیا مدیریت سیاسی فضا در ایران توان فعال سازی و مدیریت تمام این منابع را دارد؟

پاسخ من به این سوال (با توجه به آنچه که به عنوان یک متخصص می دانم)، منفی است. معتقدم «مدیریت سیاسی فضا» در ایران و مجموعه های دست اندرکار دولتی و حکومتی در این زمینه ناتوان بوده اند.

دومین موضوع حیاتی، توجه به قلمروهای ژئوپلیتیکی ایران است که در دو مورد آن ایران در آنها از منزلت طبیعی برخوردار است. یکی از آنها قلمرو ژئوپلیتیک تمدن ایرانی است. ایران دارای یک قلمرو ژئوپلیتیکی انحصاری به نام قلمرو ژئوپلیتیکی تمدن ایران است. در این قلمرو، تمدن ایرانی به لحاظ جغرافیایی با کلیت فلات ایران و پس کرانه های آن تطبیق می کند و به شکل دقیق، مرزهای قلمرو تمدنی ایران با مرزهای طبیعی فلات ایران منطبق است. جمهوری اسلامی ایران در اینجا موقعیت رهبری دارد و قلمرو ژئوپلیتیکی تمدن ایرانی را نمایندگی می کند. زیرا سایر کشورهای منطقه نظیر افغانستان و تاجیکستان در مقایسه با ایران قابلیت این رهبری را ندارند. متاسفانه جمهوری اسلامی ایران نیز در این حوزه توجه و اهتمام لازم را

نکرده است، در حالی که موقعیت رهبری ایران در این نظام، یک موقعیت منحصر به فرد است. قلمرو ژئوپلیتیکی دیگری که ایران در آنجا موقعیت رهبری و نمایندگی دارد، قلمرو ژئوپلیتیکی شیعه در جهان اسلام است. اما این قلمرو برای ایران دردسر ساز شده است. جهان تشیع در عمل، عمدتاً ایران را به عنوان قبله گاه خود انتخاب کرده است. توسعه نقش ایران در قلمرو ژئوپلیتیکی شیعه چنان قوی است که توانسته است سطوح اعتقادی مختلف شیعه را در خود هضم کند. به عبارتی اگر تا قبل، رهبری ایران به شیعیان اثنی عشری محدود می شد، امروز شیعیان علوی، زیدی، اسماعیلی و طبقات شیعی دیگر نیز در این قلمرو تعریف میشوند. اما این موضوع برای ایران موجب دردسر و تقابل شده و جمهوری اسلامی را در یک فضای تقابلی (اقلیت-اکثریت) قرار داده است. متأسفانه این فضا روز به روز به سمت افراط گرایی در حال حرکت است و نیروهای افراطی به شدت در حال یارگیری و موجبات درد سر برای جمهوری اسلامی هستند، و من از این موضوع به شدت نگرانم.

دو سال پیش من نامه ای خدمت حضرت آیت الله مکارم شیرازی فرستادم و هشدار دادم که حیات شیعیان در خطر است و باید سازوکارها و نگرش ها اصلاح شود. در این نامه نوشتم که بحران امروزه در دنیای اسلام به تقابل شیعه و سنی کشیده شده و این بحران برای شیعه خطرناک است، زیرا شیعه در قلمرو جهان اسلام در اقلیت است. در آینده جان شیعیان در سراسر جهان در خطر است. برای حل این بحران باید از علما (اعم از شیعه و اهل سنت) شروع شود. زیرا سیاستمداران و حکومت ها فعلاً نمی توانند این مشکل را حل کنند. کار از دست فلان دولت، فلان مجلس یا فلان وزیر خارجه فراتر رفته و به اصطلاح بیخ پیدا کرده است! علمای شیعه و علمای اهل سنت باید بنشینند و بر روی این بحران کار بکنند. ابتدا باید آتش توپخانه های تبلیغاتی که بد جوری علیه هم آتش پرتاب می کنند، خاموش شود! من به عنوان استاد ژئوپلیتیک هشدار می دهم اگر فکری برای این وضعیت نشود، آنکه بیشتر از همه در پیشرفت این روند خطرناک آسیب خواهد دید شیعیان هستند. کار باید از «قم» شروع شود، نه از تهران! تهران باید مکمل و پشتیبان سیاسی فرایند مصالحه باشد. این حرف ها را من دو سال قبل که خبری از داعش نبود بیان کردم، زیرا دانش ژئوپلیتیکی (به شکل تخصصی و نه عامیانه) به شما آینده نگری می دهد و قوانین آن درست مانند علم ریاضی است.

## جایگاه جمهوری اسلامی ایران در این نظام منطقه ای

همان گونه که بیان شد، موقعیت جمهوری اسلامی ایران در نظام منطقه ای آسیای جنوب غربی، موقعیتی برتر است. اما این به آن معنی نیست که می تواند این منطقه را مدیریت کند. زیرا بدلیل قرار گیری منطقه در موقعیت مرزی دو بخش غربی و شرقی ساختار ژئوپلیتیکی که هر کدام سعی دارند عناصر و اجزای این منطقه را بسوی خود جذب نمایند، کشورهای آن متفرق، پراکنده، شناور و سیالند و مرتب جا به جا و بالا و پایین می شوند. عربستان، عراق، افغانستان، ترکیه و دیگران داخل این نظام منطقه ای هستند و هر کدام ساز خود را می زنند. این نظام انسجام کاملی ندارد که جمهوری اسلامی بخواهد به یکباره آن را مهار و به یک نظام منطقه ای بزرگ تر (مانند سازمان شانگهای) متصل سازد. از سویی ج.ا.ایران در حال حاضر خود در یک بازی بزرگ بین دو بخش شرقی و غربی ساختار مزبور گرفتار شده است. ایران الآن درگیر این وضعیت است، زیرا نه غربی ها می توانند از این موقعیت چشم پوشی کنند و نه شرقی ها. در داخل خود ایران نیز یک شکاف راهبردی نگرشی وجود دارد. شکافی که یک طرف آن حکومت و دولت است و طرف دیگر آن، بستر شهروندی و نظام های اجتماعی ایران. حکومت و دولت به لحاظ سیاسی کشور را به سمت بخش شرقی ساختار می کشند و سال هاست که مناسبات راهبردی خود را با چین، روسیه، هند و مجموعه های شرق شکل داده است، در حالی که بستر شهروندی و نظام های اجتماعی کشور به سمت بخش غربی ساختار کشش دارند. زیرا سیستمهای اجتماعی بیش از یک قرن است که بر محور سیستمهای غربی شکل گرفته اند. بعبارتی «غرب پایه» و غرب محورند. زیرا این نظام اجتماعی محصول حداقل صد سال تجربه فعالیت است. نظامهای اجتماعی کشور در حوزه های قضایی، سیاسی، نظامی/دفاعی، آموزشی، درمانی، دانشگاهی، فرهنگی، علمی و همه آنها غرب محورند و بیشترین علاقه و تماس جامعه نیز با غرب است. اکثریت قاطع میلیونها ایرانی خارج از کشور در اروپا و آمریکا زندگی کرده و با جامعه داخل ایران مرتبطنند. جالبست که بستر اجتماعی می گوید «مرگ بر آمریکا» اما دلش با آمریکاست! و ما نباید به خودمان دروغ بگوییم.

این شکاف راهبردی میان دو نگرش، یعنی شهروندان و نظام های اجتماعی از یک سو و بخش حکومتی از سویی دیگر، یک چالش ژئوپلیتیکی بزرگ برای مدیریت سیاسی فضا در ایران است. به همین دلیل است که حکومت هر چه تلاش می کند این نظام را به شرق پیوند زند نمی شود.

زیرا بستر اجتماعی آن فراهم نیست و نظام موجود حاصل صد سال تجربه است و شما به راحتی نمی‌توانید این نظام را کلاً دگرگون سازید و با درد سرهای زیادی مواجه می‌شوید. زیرا جایگزین ساختن فناوری‌های سیستم‌های اجتماعی بسیار مشکل است.

از طرف دیگر، اساساً فناوری شرق یک فناوری «دست دوم» است و چین با همه ادعاهای ابر قدرتی، فناوری ابداعی قابل توجهی ندارد. حتی فناوری ژاپن و کل شرق آسیا نیز عمدتاً فناوری اقتباسی است. بر اساس آمارهای جهانی، نوآوری فناوری و تولید علمی متعلق به شمال آمریکا، غرب اروپا و پس‌کرانه‌های اقیانوس اطلس است و شرق، عمدتاً به شکل اقتباسی کار می‌کند.

در اینجا است که مدیریت سیاسی فضا در ایران، یعنی حکومت و دولت باید به گونه‌ای عمل کند که بتواند تعادل خود را بین دو بخش ساختار حفظ کند. این امر تا حد زیادی از «موقعیت ژئوپلیتیکی حایل» برای ایران ناشی می‌شود که بیش از دو قرن است که وجود دارد و اتفاق جدیدی نیست.

موقعیت ژئوپلیتیکی حائل ایران نیازمند سیاست خارجی «هوشمند»، «بی‌طرف» و متوازن کشور با شرق و غرب است. در عین حال، هرگاه جمهوری اسلامی توانست نظام منطقه‌ای جنوب غرب آسیا را منسجم و با خود همراه سازد، می‌تواند در آینده ابتکار عمل را در دست گیرد.

**پرسش:** این بحث شما به گونه‌ای است که گویا ما به موضوع شیعه و سنی دامن می‌زنیم! در حالی که برای اولین بار ما وحدت جهان اسلام را مطرح کردیم. آیا ما باید منتظر اقدام دیگران باشیم یا خود ابتکار عمل به دست گیریم. مگر ما جنگ را شروع کردیم؟

**پاسخ:** نگاه شما قدری سیاسی و با نگاه «مکانی» است که گفته شد. در حالی که حرف‌های من در اینجا دانشگاهی و علمی است و من به عنوان یک دانشگاهی موظف هستم واقعیت‌ها را بگویم. این بحث شیعه و سنی را من کاملاً توجیه هستم و با علم به همه این مباحث، این مسائل را مطرح کردم. در مورد نامه ام به آیت‌الله مکارم شیرازی، همچنان اعتقاد دارم که کار باید از علما شروع شود و کار در حوزه سیاسی و سیاست جواب نمی‌دهد. علما باید در یک فضای غیر سیاسی و دوستانه بنشینند و بحث‌های خود را مطرح کنند. باید یک کار «تقریبی» شبیه همان کاری که مرحوم آیت‌الله بروجردی شروع کرده بودند آغاز شود. در بسیاری از موارد، وقتی کار سیاسی شد، ضد خود عمل می‌کند و این مشکل

باید غیر سیاسی حل شود. باید در یک فضای فکری در جامعه علمای اسلام (اعم از شیعه و سنی) در قالب همایش، نشست، گفت‌گو و مراوده علمی با هم صحبت کنند و به تدریج این حرکات را از دید اسلامی زیر سؤال ببرند و به تدریج در سطح پیروانی، فرهنگ سازی و فضا سازی فکری کنند تا این هیجانات ایجاد شده رو به رشد، فروکش کند. این کار باید از علما شروع شود و حوزه سیاست در حال حاضر نمی تواند کاری از پیش برد. کسی منکر این واقعیت نیست که جمهوری اسلامی ایران اقدام های خوبی مانند «هفته وحدت» و «مجمع تقریب مذاهب اسلامی» را ایجاد کرده و با جریان های شیعه و سنی کار می کند. اما حرف من این است که این اقدام ها خاصیت اولیه خودش را ندارد و کاری از پیش نمی برد، بنابراین، باید فکر دیگری کرد. اگر نوع نگاه خود و شیوه داوری و قضاوت خود نسبت به مسائل را تغییر ندهیم، کاری از پیش نمی بریم. اگر بخواهیم مطابق همین الگوها پیش برویم و مدام دیگران را مقصر اوضاع بدانیم و هیچ تقصیری را متوجه خود ندانیم، کاری از پیش نمی بریم.

امروزه بستر اجتماعی اهل سنت برای رشد افراط گرایی بسیار «حاصلخیز» است! تحقیر اجتماعی مسلمان ها در اروپا در یک قرن اخیر، بستر بسیار مناسبی برای رشد افراط گرایی در این منطقه ایجاد کرده و مسلمان های اروپایی احساس می کنند این نیروی برخاسته از جامعه اهل سنت در حال انتقام گیری از این ظلم است و پیوستن اروپایی ها به این جریان، در واقعیت واکنشی است به این تحقیر و تبعیض تاریخی مسلمان ها و چند میلیون مسلمان ساکن اروپا. در واقع ظرفیت بالقوه ای است برای تلاش سیاسی داعش و دیگر نیروهای افراطی. اتحادیه اروپا نگران این موضوع است، زیرا در آینده دچار چالش سنگینی است. از طرف دیگر، جهان اسلام نیز دچار این نگرانی است. در حال حاضر از فیلیپین تا مراکش، این جریان مانند یک غده «سرطانی» در حال رشد است و اینها تهدید جدی برای جمهوری اسلامی نیز هستند.

درست است که فکر می کنیم در ایران، شیعه و سنی با هم مشکل نداشته و ندارند. اما آیا دل اهل سنت - به لحاظ اعتقادی و رفتاری - نسبت به ما صاف است؟! پایان نامه های زیادی در این رابطه کار شده و کاملاً به این نتیجه رسیده ایم که همگرایی نداریم و دل ها نسبت به هم صاف نیست! شما در این قبیل مراکز مطالعاتی باید دلایل آن را بررسی کنید که چرا این گونه است؟

در بخش اعتقادی عرض کردم که کار به عهده علما است، اما در سطح «عملیاتی» و «رفتاری»، مسئولیت با نهادهای حکومتی و مطالعاتی نظیر شماسنت. من به دلیل تجربه در پاکستان (در حادثه‌ترین شکل آن) و جاهای دیگر، اطمینان دارم که بحران شیعه و سنی قابل حل و مهار است.

در سطح عملیاتی و رفتاری باید ببینیم که چه کرده ایم که اهل سنت داخل ایران (مانند سیستان بلوچستان) دل خوب و صافی از ما ندارند؟! شاید در هنگام مراجعه (افراد حکومت) به آنها ظاهراً راضی بنظر برسند و با شما بگویند و بخندند، اما در دل کمتر راضی هستند. من خواهش می‌کنم به زاهدان بروید و این مسائل را از نزدیک ببینید. شهر «زاهدان» یکی از بزرگترین آزمایشگاه‌های جغرافیای سیاسی است! که در آن، رقابت‌های نفس‌گیر ژئوپلیتیکی میان این دو جریان در فضای زیست آنها کاملاً آشکار است. متأسفانه ما ناپخته عمل می‌کنیم و من به شدت نگران جنوب شرق کشورم. نتایج تحقیق در پایان نامه‌ها و رساله‌های دکتری تایید کننده این نگرانی است.

با این وضعیت در داخل، آن وقت انتظار دارید پاکستانی‌ها و افغانستانی‌ها با ما خوب باشند؟ اینکه مطرح می‌کنیم ما با جریان‌های اهل سنت (مانند حماس) نیز کار می‌کنیم، به نظر من آنها تا زمانی که از ما پول می‌گیرند با ما هستند و به محض کم شدن کمک مالی، تغییر مسیر می‌دهند. دلیل دیگر حمایت ما از این جریان‌های اهل سنت، رویارویی آنها با رژیم صهیونیستی است و حمایت ما از آنها جنبه تاکتیکی دارد. مگر همین حماس در جاهایی راهش را از ما جدا نکرد؟ مگر «بوسنی و هرزگوین» از دست ما خارج نشد؟ هر چند هنوز جای بحث وجود دارد، ولی به دلیل پایان یافتن وقت برنامه من صحبت خود را در همینجا خاتمه می‌دهم.

با تشکر از حوصله‌ای که بخرج دادید. موفق باشید.